

خانواده

اولین مدرسه فرهنگ فرزندان



فاطمه نوروزی
روزنامه نگار

خانواده، نخستین و مؤثرترین بستر رشد شخصیت کودک است. جایی که نه تنها غذا، سرپناه و امنیت عاطفی فراهم می شود، بلکه کودک از همان نخستین سال های زندگی با مفاهیمی بسیار مهم تری مثل هویت، ارزش، معنا و فرهنگ آشنا می شود. تأثیر فرهنگ بر رشد کودک یکی از مهم ترین مواردی است که امروزه در جوامع مختلف مورد بررسی قرار می گیرد اما تربیت فرهنگی چیست؟ منظور از تربیت فرهنگی، فرایندی است که طی آن، باورها، آداب، رسوم، زبان، سنت ها، نگرش ها و شیوه های زندگی از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود. این تربیت، همان چیزی است که کودک را از یک «فرد زیستی» به یک «انسان اجتماعی و فرهنگی» تبدیل می کند. کودک، در دل خانواده یاد می گیرد که چه چیزی درست یا نادرست است، چه رفتاری پسندیده یا ناپسند است، به چه چیزهایی افتخار و از چه چیزهایی پرهیز کند. همه اینها در فضایی صمیمی، تدریجی و اغلب ناخودآگاه رخ می دهد اما آثار آن تا سال های طولانی باقی می ماند.

چالش تعادل بین سنت و مدرنیته

در دنیای امروز که مرزهای فرهنگی شکسته شده و کودکان حتی پیش از ورود به مدرسه با دنیایی پر از رنگ، زبان و ارزش های متفاوت در فضای مجازی روبه رو می شوند، تربیت فرهنگی دیگر یک امر حاشیه ای یا فرعی نیست. اتفاقاً این روزها اهمیت آن بیشتر هم شده است. کودکی که از نظر فرهنگی تربیت نشده باشد، ممکن است در مواجهه با دنیای متنوع و گاه متضاد بیرون، دچار سردرگمی

هویتی، بی هویتی یا حتی از خود بیگانگی شود. خانواده ها، در چنین شرایطی باید نقشی فعال، آگاهانه و مهربانانه ایفا کنند. آنها باید با کودکان خود درباره ریشه های فرهنگی، زبان مادری، تاریخ، هنر، ادبیات و ارزش های اجتماعی حرف بزنند، قصه ها و ضرب المثل ها را روایت کرده و با رفتارهای روزمره خود فرهنگ را زندگی کنند تا کودکان از طریق مشاهده، تقلید و تجربه، آن را درونی کنند.

نقش خانواده در این میان دوجهی است. از یک سو، خانواده باید حافظ سنت های فرهنگی باشد؛ همان عناصر عمیق و ارزشمندی که نسل های پیشین در طی قرن ها شکل داده اند. از سوی دیگر، خانواده باید کودک را برای زندگی در دنیای امروز آماده کند؛ دنیایی که در آن تنوع فرهنگی، تغییرات سریع، فناوری، سبک های زندگی متفاوت و مفاهیم نوظهور، بخش اجتناب ناپذیر زندگی هستند.

تعادل میان این دو، شاید یکی از سخت ترین و مهم ترین وظایف والدین در دوران معاصر باشد.

نقش والدین در تربیت فرهنگی

بدیهی است که تلاش برای انتقال فرهنگ سنتی به شکل یکجانبه یا از موضع قدرت، نتیجه ای معکوس دارد. کودکان و نوجوانان امروز، پرسشگر، آگاه و مستقل هستند. آنها تنها به تقلید از والدین راضی نمی شوند، بلکه می خواهند دلیل رفتارها را بدانند و انتخاب کنند. بنابراین، والدینی موفق ترند که با فرزندان خود وارد گفت و گو شوند، به سؤالات شان پاسخ دهند، اجازه تجربه بدهند و همزمان چهارچوب هایی شفاف و صمیمی برای رفتارهای فرهنگی تعیین کنند. البته این تربیت نباید به معنای تحمیل یا محدودسازی کودک باشد، بلکه باید راهی باشد برای ریشه دار کردن هویت و در عین حال باز گذاشتن راه برای رشد، تطبیق و انتخاب.

در این مسیر، پدر و مادر باید خودشان آگاه باشند. آگاهی فرهنگی والدین از تاریخ، هنر، زبان، ادبیات، اسطوره ها و ارزش های بومی

به آنها امکان می دهد که الگوی مؤثری برای فرزندان خود باشند اما این آگاهی باید با انعطاف پذیری همراه باشد؛ این که بپذیرند برخی ارزش های سنتی ممکن است نیاز به بازنگری داشته باشند و برخی عناصر فرهنگ مدرن می توانند فرصت هایی تازه برای رشد فردی و اجتماعی فرزندان شان ایجاد کنند. خانواده ای که از یک سو کودک را با میراث فرهنگی اش آشنا می کند و از سوی دیگر، به او می آموزد که با دنیای نوین با دیدی باز و منتقدانه برخورد کند، در حقیقت در حال تربیت انسانی متعادل، ریشه دار و آینده نگر است.

کودک با چشم و گوش خود یاد می گیرد

نقش خانواده در تربیت فرهنگی، فقط به شکل رفتارها محدود نمی شود. حتی انتخاب موسیقی ای که در خانه شنیده می شود، کتاب هایی که در قفسه قرار دارند، نوع فیلم هایی که خانواده تماشا می کند یا حتی گفت و گوهای ساده سر میز شام، همه بخشی از این تربیت هستند. کودک با چشم و گوش خود یاد می گیرد و بیش از آن که از نصیحت ها تأثیر بگیرد، از زندگی والدین خود می آموزد. بنابراین، خانواده ای که خود اهل مطالعه، پرسش، گفت و گو، هنر، احترام و تعامل باشد، بی آن که فریاد بزند یا امر کند، بهترین معلم فرهنگی برای فرزند خویش خواهد بود. در نهایت، باید گفت که تربیت فرهنگی، یک مسیر طولانی، عمیق و مداوم است. سفری که از خانه آغاز می شود اما تا سال ها در مدرسه، دانشگاه، اجتماع و حتی دنیای مجازی ادامه دارد. خانواده در این سفر نقشی مهم دارد. آنها می توانند فرزند را تربیت کنند که هم به ریشه های فرهنگی خود افتخار کند، هم با دیگر فرهنگ ها تعامل کند، هم هویتی استوار داشته باشد و هم نگاهی باز و انسان دوستانه به جهان.



کلام امیر

کسی که به درو علوی شناخته شود
سخن را شش نیز پذیرفته نمی شود

منبع: غرور الحکم

شماره به امام زمان (عج) سپردم



رشادت ها و دلوری های عرصه شهادت فراموش نشدنی است. شاید گذر زمان غبار فراموشی را بر بسیاری از رخداد های تاریخی بنشانند اما داستان هایی که از ایثار و فداکاری رزمندگان روایت شده، برای همیشه در جریده تاریخ ثبت و هیچ گاه از یادها

نخواهد رفت. در این میان شهدای مدافع حرم از مظلوم ترین شهدای اسلام هستند؛ چون در غربت جان خود را فدای اسلام کردند و حلاوت شهادت را چشیدند.

شهدید مدافع حرم موسی رجبی، در شهرستان ترکمنچای از توابع میانه به دنیا آمد. او از نیروهای مردمی و جهادی ساکن اسلامشهر بود که داوطلبانه به یاری نیروهای جبهه مقاومت اسلامی مستقر در سوریه رفت. شهدید رجبی از ادات زیادی به امام زمان (عج) داشت.

همسر شهدید موسی رجبی درباره حضور ایشان در مسجد جمکران قبل از اعزام هایش به سوریه می گوید: «موسی پنج بار به سوریه اعزام شد که هر بار پیش از رفتن او، رهسپار وعده گاه مان که مسجد جمکران بود، می شدیم.»

یادم است بار دومی که موسی می خواست به سوریه اعزام شود، رفتیم مسجد جمکران. همسر در آنجا گفت: «فکر نمی کردم فعالیتیم در سوریه خیلی خطرناک باشد. به هر حال سوریه است و منطقه جنگی. ممکن است اسارت، جانبازی یا شهادت در انتظارم باشد.» گفتم: «شما که گفته بودی در خط مقدم نیستی؟! او گفت «درست است، نیستم اما همین جادر حضور حضرت ولیعصر (عج) از ایشان می خواهم کمک تان کند و مراقب شما، بچه ها و زندگی مان باشد. من می خواهم شما را به ایشان بسپارم.»

آن روز خیلی با هم حرف زدیم و بعد رفتیم داخل مسجد برای نماز و مناجات. وقتی برگشتم، موسی را در گوشه تاریکی از صحن دیدم که با خود خلوت کرده. نتوانستم جلو بروم. ایستادم و نگاهش کردم. نمی دانستم چه زمزمه ای می کند، فقط می دیدم مثل باران بهار اشک می ریزد. به شمش رفتیم. من را که دید، اشک هایش را پاک کرد و گفت: «دلم تنگ شده بود، گفتم کمی با امامم درد دل کنم.»

این شهید بزرگوار در منطقه ابوکمال سوریه، توسط تروریست های تکفیری به شهادت رسید.

مسیر
عشق